

نگاهی به کهن‌الگوی سفر در افسانه‌های پریان

با تمرکز بر شنل قرمزی*

شیوا خلیلی**

چکیده:

مقاله حاضر به بررسی پرسش‌ها و ابهام‌های کودک در باب زندگی پرداخته و بر فراکنی مسائل روانی او در غالب افسانه‌های پریان به عنوان یکی از کهن‌ترین اشکال روایت داستانی برای کودک متمرکز شده است. فرایند رشد و بلوغ او و یاری افسانه‌های پریان در این میان همچون دارویی شفابخش است که تاریک‌ترین خواست‌ها و تناقضات کودک را پاسخ می‌دهند و پرسش‌هایش در باب زندگی را با اهمیت می‌شمارند، در بحث پیش رو با تمرکز بر کهن‌الگوی سفر (جدایی - تشرف - بازگشت) به عنوان هسته مرکزی بسیاری از روایت‌ها به تحلیل و بررسی جنبه‌های متفاوت شنل قرمزی به عنوان یکی از با اهمیت‌ترین روایت‌ها در این باب می‌پردازیم.

ACADEMYHONAR.com

کلید واژگان: افسانه‌های پریان، کهن‌الگوی سفر، شنل قرمزی، اسطوره، کودک
Research, Analysis, News, Education

* حقوق این مقاله متعلق به بخش پژوهشی پایگاه اینترنتی «آکادمی هنر» است. استفاده از آن به طور کامل در نشریات با کسب اجازه

میسر است. پژوهشگران می‌توانند مانند سایر مقالات به آن ارجاع دهند.

** کارشناس ادبیات نمایشی، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران.

شناخت کودک از دنیایی که در آن به سر می‌برد چگونه حاصل می‌شود؟ چگونه می‌تواند با مهم‌ترین و اغلب دوگانه‌ترین گزاره‌ها در زندگیش کنار بیاید؟ پاسخ آن‌ها را دریابد و از آن راهی برای فردای خود بسازد؟ چگونه از میان چاک راه‌های سهل و ممتنع کودکی می‌توان گذاری سالم به بلوغ داشت؟

شاید اکنون به ندرت تشویش‌ها و پرسش‌های جانکاه کودکی مان را به یاد آوریم، پرسش‌هایی از این دست که چطور انسان به دنیا می‌آید؟ چرا می‌میرد؟ چه کسانی در صدد آسیب رساندن به ما هستند و چرا آنطور که انتظار می‌رود، دنیایی که در آن به سر می‌بریم امن نیست؟ اغلب این پرسش‌ها معمولاً یا از سوی کودک صریحاً مطرح نمی‌شوند و یا زمانی که کودک عزم خود را جزم کرده و آماده شنیدن پاسخ پرسش‌هایش است، والدین سکوت اختیار می‌کنند، جوابهایی ساده‌لوحانه ارائه می‌دهند تا روح آشفته و ناخودآگاهی تحت فشار کودکان را التیام بخشند، اما اغلب این پاسخ‌ها حتی برای لحظه‌ای به کودک آرامش خیال نمی‌بخشد. از آن رو که در ازای پرسش‌هایی حیاتی و بی‌نهایت صادقانه، پاسخ‌هایی دم‌دستی و تنها خوشبینانه تلقی می‌شوند. در این میان قصه‌های پریان علی‌رغم فضای آزاد و معجزه‌آسای شان در طی قرن‌ها تنها یاور کودک و پرسش‌های فلسفی او در باب زندگی بوده‌اند که در غالب روایت‌هایی مجذوب‌کننده در صددند کودک را با همه ساحت‌های زندگی‌ایی که در پیش دارد مواجه کنند تا او خود در میان موقعیت‌های بی‌شمار و انتخاب‌های گوناگون شخصیت‌ها، پاسخ پرسش‌ها و ابهام‌هایش را دریافت کند. در این بین روایت‌هایی که با تکیه بر کهن‌الگوی سفر (همچون شنل قرمزی) داستان عزیمت قهرمان کوچک، مبارزه او و سرانجام رهاییش را روایت می‌کنند از اهمیت حیاتی برخوردارند، از آن رو که بیش از هر روایت واقع‌گرایانه‌ای انسانی‌اند و تصاویری هستند از درون قهرمان کوچک تناقض‌ها و نیازهای او و هر آن‌چیزی که می‌تواند سر او را در جاده‌ای که مسافر آن است به باد دهد.

۱. خواست‌ها و ابهام‌های کودک و پاسخ افسانه‌های پریان

گفته می‌شود که هر کودک در ابتدا در وضعیت "در خود ماندگی"^۱ متولد می‌شود و به تدریج به جریان از خود در آمدن طبیعی‌اش آری گفته تا آن‌که سرانجام می‌تواند همچون بقیه افراد به زندگی جمعی و ارتباط با دنیای

پیرامونش بپیوندد. روان کودک اگر به سلامت راهش را طی کند همچون گیاهی که با تکیه بر نیروی درونی‌اش در حال رشد است هر چند بسیار متأثر از عوامل پیرامون خود نیز هست، سرانجام از خود به در می‌آید و «این توانایی را می‌یابد که تغییرات پدیده‌های محیط و جنبه‌های ثابت این پدیده‌ها را بفهمد و این همان مفهوم "نگهداری ذهنی" ۲ است یعنی تغییر پدیده و در عین حال وجود همان پدیده را درک کردن. شن، شن است چه در مزرعه سیب زمینی و چه در ماشین کمپرسی [...]» (سیف، ۱۳۷۷: ۸۰) و این دقیقاً شبیه به همان وضعیتی است که در مواجهه با سوژه‌هایی انتزاعی تر باید به دست آورد، کودک اگر بتواند ماهیت ثابت و در عین حال ساحت‌های متفاوت زندگی خویش را در هر مرحله از رشد دریابد، می‌توان امید داشت که سرانجام روزی توان بالقوه‌اش بالفعل شود و به زندگی در کاملترین و خلاقه‌ترین شکل خود بپیوندد.

مفاهیم در زندگی کودک از دل نیازهای برنیامده سر بر می‌آورند، از دل خواست‌هایی که برخلاف انتظار او در مسیری جز آنچه که کودک می‌پنداشته حرکت می‌کنند. او با مرگ اطرافیانش مواجه می‌شود و در می‌یابد که روزی زندگی از ادامه خویش باز خواهد ایستاد. آغاز فرایند اندیشه به مبهم‌ترین رویداد زندگی یعنی در گذشتن، هنگام کودکی روی می‌دهد. او به تجربه در می‌یابد که بزرگ‌ترها همچون خود او همواره صادق نیستند اما نمی‌فهمند چرا از او انتظار بهترین‌ها را دارند. کودک با جدا شدن ناگهانی و دور از انتظار از مادر که تامین‌کننده مبرم‌ترین نیاز اوست (تغذیه و لذت) و پس از آنکه باید بیاموزد بدون وجود مادر تغذیه کند و دیگر در طلب آن آغوش امن، آنگونه که تا پیش از آن بوده است نباشد، دست به گزینشی ابدی و تلخ می‌زند، مادر بدل به خواسته‌ای ناممکن می‌شود و سیمایی بازدارنده می‌یابد، «پدر بینوا بدل به اولین مزاحم جدی و نماینده نظم دیگری در جهان واقعیت است که زیبایی این اتحاد را به هم می‌زنند و مزاحم استقرار مجدد کمال وضعیت درون‌رحمی بر روی زمین می‌شود، بنابراین در نخستین تجربه‌ها عمدتاً یک دشمن است و مسئولیت ناراحتی و تنشی که از اساس به مادر بد و غایب نسبت داده می‌شد به او منتقل می‌شود [...]» این تقسیم سرنوشت‌ساز که در دوران نوزادی شکل می‌گیرد، یعنی تقسیم زندگی به دو قطب "مرگ" ۳ و "عشق" ۴ اساس آن‌چه را که به عنوان عقده ادیپ می‌شناسیم شکل می‌دهد. (کمپبل، ۱۳۸۷: ۱۸) با از سر گذراندن چنین تجربه‌ای هیچ چیز دشوارتر از یافتن معنایی جدی برای زندگی که تا این اندازه در سایه روشن و متناقض جلوه می‌کند نیست. چطور ممکن است با رویدادی تا این اندازه ناگهانی و تعیین‌کننده کنار آمد؟ کودک در چنین شرایطی به افکاری نیاز دارد که درون آسیب‌خورده‌اش را سامان بخشد و به کمک الگوهای روانکاوانه پیام‌هایی روشن به خود آگاهی و ناخودآگاهی او ارسال کند. اندیشه‌هایی که

آرامش کننده بی آنکه مجبور باشد، گزاره‌هایی را بپذیرد که کوچکترین ارتباطی با واقعیت‌های دنیای درون او ندارد. کودک نیازمند اندیشه‌هایی است که هدایت گر سمت روشن زندگی باشند بی آنکه سیاه چاله های تاریک زندگی اش را از او پنهان کنند. اندیشه‌هایی به واقع صادقانه، همچون پرسش های خود او. برونو بتلهایم ۵ در نقد فرهنگ غالب می‌نویسد: «بسیاری از پدر و مادرها معتقدند که کودک باید در سمت آفتابی امور قرار گیرد، ولی این خوراک یک سوپه ذهن او را فقط یک سوپه تغذیه می‌کند، در حالی که زندگی واقعی سراسر آفتابی نیست [...] فرهنگ غالب وانمود می‌کند که انسان وجه تاریکی ندارد و مدعی "بهبود باوری" ۶ خوش‌بینانه است، از دید این فرهنگ، هدف از روانکاو آسان کردن زندگی است در حالی که بنیانگذار آن چنین نظری نداشت [...] نظر فروید این است که فقط مبارزه شجاعانه با نیروهایی که توانفرسا و غلبه ناپذیر به نظر می‌رسند می‌توان معنایی از هستی بیرون کشید.» (بتلهایم، ۱۳۸۱: ۷)

مهم‌ترین واقعیت در مواجهه با کودک، درک این مسئله است که از موجودی بی اندازه حساس و ظریف که آونگ ابدی زندگی - مرگ (عشق - مرگ) را تجربه کرده و از آن جان سالم به در برده نمی‌توان انتظار پذیرفتن معنایی ساده لوحانه و یک سوپه را داشت، نمی‌توان منتظر لبخند او پس از شنیدن جواب‌های سربالا بود و او را نظاره کرد که خوش‌بینانه در تاریکی اتاقش به سر برد، این غیر محتمل ترین رویداد ممکن است. او می‌پندارد که به راستی نادیده گرفته شده، فراموش شده است بنابراین دیگر اعتقادی در میان نیست، به بیرون از خویش پاسخ نمی‌گوید زیرا هیچ نشانه مثبتی دریافت نکرده و به درون خویش نیز اطمینان ندارد از آن رو که مملو از ابهام و گره‌های پی در پی است، آنچه روی می‌دهد انزوایی بیش از حد طبیعی است. احساس طرد شدگی سرانجام کار خویش را می‌کند و تعادل ناخودآگاه در معرض آسیب قرار می‌گیرد، تشویش‌های فرساینده نمی‌گذارند که فرد در تصاویر کودکی خود تپه‌پیر شود و پا به بلوغی معنادار در زندگی بگذارد و دقیقاً در همین وضعیت به غایت مایوسانه است که قهرمان کوچک افسانه پریان سر می‌رسد و در غربت روحی که کودک در آن به سر می‌برد همراه و یاور صادق او می‌شود. «قهرمانهایی که ناگزیر به تنهایی پا به عرصه روزگار می‌گذارند و گرچه در آغاز از عاقبت کار بی‌خبرند با اعتقاد به خود راهی را پیش می‌گیرند و سرانجام گوشه‌ای امن در جهان می‌یابند [...] سرنوشت قهرمان کودک را متقاعد می‌سازد که گرچه او نیز همچون آنان خود را در زندگی موجودی رانده و تنها احساس می‌کند که در تاریکی کور مال می‌رود اما مانند آنان در مسیر زندگی گام به گام راهنمایی خواهد شد و به هنگام نیاز به کمکش خواهند آمد.» (همان، ۱۲)

خاصیت جادوگونه و معجزه آسایی هرچیز و هرکس در بستر زمانی ای که از لحاظ کمیت تحت تاثیر این جادو گونگی قرار گرفته و از آن تبعیت می کند و مدد رسانانی که در مصیبت بار ترین لحظه ها به یاری قهرمان افسانه می آیند استعاره ای از همان وضعیت امیدوار کننده هستند که می خواهد به کودک یادآوری کند به رغم انزوایی که متحمل شده است می تواند رابطه ای معنادار با زندگی برقرار کند. اهمیت جادو در این روایتها اشاره ای هستند به خود کودک، به پنهانی ترین رویه اش، به آن چه که گاهی کاستی خویش می پندارد و اتفاقاً به وجه تمایز سازنده او با بزرگسالان بدل می گردد: "جان گرایی" ۷ که برای هر پدیده قائل است: درختانی که زنده اند و مدد رسان، جاروهای که به دورترین و فراموش شده ترین بخش آرزوها پرواز می کنند، اتاق هایی که از شکر و شیرینی اند، اسبی که تنها یاور و راهنمای قهرمان می شود ... همه و همه در جهت مسیر فکری خود کودک با او همراه می شوند و به همفکری با او می پردازند، آنها به تصاویر "فرا فردی" ۸ موثری بدل می شوند که در چرخه های مکرر و در هیئت روایت هایی برخاسته از خاطره جمعی بشر به یاری او می آیند تا وضعیتی را که در آن گرفتار شده، قابل حل و دست یافتن به روشنی را ممکن جلوه دهند. کهن الگوهای شناخته شده ای که هر بار در موقعیت و شخصیتی تازه، هسته اصلی زندگی را به قهرمان یادآوری می کنند. گویی رستگاری هر کس تنها در گرو عزیمت درونی اوست که ناشی از جدایی بوده و اکنون او را مجبور کرده برخیزد، بجنگد، دست به انتخاب زند، پرسش کند و سرانجام به زندگی علی رغم هر آزمون کشنده ای باز گردد. این کهن الگوها به کودک یاری می رسانند تا از شر درخودماندگی خلاصی یابد و در عین تجربه خویشتن، به درک روشنی از خود و دنیای بیرون از خویش علی رغم هر تناقضی که در زندگی جاری است برسد. گویی رسیدن به ابعاد بالاتر روحی (آنچه کودک را وا می دارد با سماجت در پی پاسخ سوال هایش باشد). تنها در گرو کنجکاوی است که می توان در باب زندگی پی گرفت.

در هیچ کدام از افسانه های پریان، قهرمان تا پیش از آنکه به درکی صادقانه از خود نرسیده باشد، رهایی / وارستگی را به چنگ نمی آورد، آن دگرگونی که حاصل بازشناسی است تنها از راه سفری سمبلیک برای قهرمان کوچک ممکن می شود. «وارستگی یا کناره گیری عبارت است از تاکید بر دنیای درون به جای بیرون، حرکتی از جهان اکبر به جهان اصغر، کناره گیری از ناامیدی های سرزمین سترون و حرکت به سوی آرامش قلمرو جاودان درون، علم روانشناسی به ما می آموزد که این قلمرو دقیقاً ناخودآگاه کودکانه است» (کمپل، ۱۳۸۷: ۲۷) و به همین دلیل خلاصی از غم جنگل های تاریک درون و رهایی، تنها هنگامی میسر می شود که قهرمان این جسارت را می یابد که به قلمرو گره های درونی خویش پا گذاشته و با آنها رو در رو شود.

۲. تحلیلی بر شنل قرمزی با تکیه بر کهن الگوی سفر در این روایت

در بررسی تاریخی روایت گفته شده است که هر شکل روایی واقعی - تاریخی همتای داستانی هم‌تبار پدید می‌آورد (ن ک: مارتین، ۱۳۸۲) شاید بتوان با توجه به این مسئله شباهتی نه چندان دور میان سفرنامه‌نویسی با افسانه پریان یافت، از آن رو که افسانه‌پریان روایت پنهان‌ترین تغییرات قهرمان کوچک در جاده بلوغ و آگاهی است و گذشته از این روایت‌های پریان در بستر سفری پر مخاطره همچون ماهیت یک سفرنامه شکل می‌گیرند. داستان‌هایی که بیانگر هر لحظه امید داشتن و ناامید ماندن هستند همچون معنایی که در خود سفر نهفته است، سفر جستجوی مداوم و پیگیر هر لحظه یک خوشبختی از پس هر مسیر ناآشنا، از پس هر منظره غریب و دور است، تک درختی در میان زمینی بایر، گلزاری در پس پیچ جاده ای فرعی، خانه ای در دورترین افق یک چشم انداز که از کنارش می‌گذریم بی آنکه بیش از لحظه ای فرصت دیدارش باشد. با این وجود بیش از هر دیداری وسوسه‌انگیز و متاثر کننده است گویی در گذاری بی‌وقفه و تصویرهایی که دم به دم تازه می‌شوند چیزی هست که ماهیتی وسوسه‌انگیز و دعوت کننده دارد، سفر به واقع جستجوی سعادت است که از فرط انتظاری بس طولانی تحققش را فراموش کرده بودیم. آن امکان آزادی بخشی است که انزوا و تحمیلی که در خانه مان / وطن مان در خود احساس می‌کردیم را بی‌پرده تحمل‌ناپذیر و ناممکن جلوه می‌دهد. خواب و خیال‌های همیشگی سفر، متعلق به لحظه‌هایی هستند که فرد احساس می‌کند به تجربه ای حقیقی در رابطه با زندگی‌اش نیاز دارد. رویایی که به گفته "آلن دوباتن" ۹ در باب عزیمت و دلشوره سفر «روح کاوشگر و نجیب فرد را آرام می‌کند.» (ن ک: دوباتن، ۱۳۸۷) سفر مأمونی می‌شود برای انزوای بی‌پایانی که فرد در آن بسر می‌برد، اما در عین حال جنبه تاریک و مبهم آن گام به گام با مسافر همراه است، از آن رو که در هر صورت خانه ای در میان نیست، آنچه حائز اهمیت است جاده‌ای است که در آن روانی، آنچه صادق است تنها حقیقت پیمودن مسیری است که بیش از هر مکان آشنا و منظره‌ای امن، فرد را به تجربه زندگی دعوت می‌کند.

داستان شنل قرمزی، تصویر مسافری است از همین تبار، بی‌مقصد، مفتون و البته هنوز کوچک، او عازم سفری دور به آن سوی جنگل می‌شود، از خانه امن خویشتن به قصد دیدار مادر بزرگ جدا می‌شود و در این میان با ماهیت دوگانه و گاه بسیار باز دارنده زندگی دیدار می‌کند. آنچه دخترک برای این دیدار به پیشکشی می‌برد شراب انگور و کیک

(اشاره ای به شراب و نان مقدس) و البته جان خویش است، او نه فقط خود که دیگری را نیز به تباهی می کشاند، پیش از بلعیده شدن توسط گرگ به همدستی ساده بدل می شود که طرح قتل مادر بزرگ را می ریزد. دو کشته در داستانی که قرار است قصه هایی برای خواب باشند ... با وجود تصویر غم انگیز و مخوفی که از این روایت در ذهن می ماند، شنل قرمزی یکی از محبوب ترین قصه های پریان در میان کودکان است که اغلب بی هیچ تغییری برای نسل تازه روایت می شود، از آن رو که بی نهایت انسانی است، هم بیانگر روشنی و امید است، هم تصویر کننده تاریک ترین و کورترین چشم انداز از زندگی یک کودک.

دخترکی در آستانه گزار از کودکی به دوران بلوغ بلعیده می شود و به قعر تاریکی فرو می رود. او در حالی خانه کودکی اش را ترک می کند که کوچک ترین شناختی از ماهیت زندگی و اهمیت سرنوشت ساز مواجهه با رویدادهای متفاوت آن را ندارد، می پندارد خوشبختی و لذت طلبی اش، سادگی بی نهایتش، نجات بخش اوست، اما سفری که در پیش دارد سرنوشتی جز آن را برایش رقم می زند.

پژوهشی، تحلیلی، خبری و آموزشی
هم چون آنچه دوباتن در باب فلسفه سفر می افزاید: «می دانیم که واقعیت سفر آن چیزی که برنامه ریزی می کنیم نیست [...] واقعیت لاجرم ناامید کننده است، درست تر این است که بپذیریم واقعیت در درجه نخست متفاوت است.» (دوباتن، ۱۳۸۷: ۱۹)

قهرمان داستان، شنل قرمزی است با این وجود شخصیت شریر (گرگ) اهمیتی تعیین کننده دارد، بقیه شخصیت ها همچون مادر بزرگ، مادر و شکارچی کارکردی نمادین می یابند که در این میان شکارچی به عنوان مدد رسان نهایی که جان دختر و مادر بزرگ را نجات می دهد از بقیه اهمیت بیشتری می یابد. در آغاز روایت، شنل قرمزی تمام آنچه را که به او امر شده است، نهی می کند با هرگام که بر می دارد یک قدم از مسیر اصلی دورتر شده تا آنجا که به قلمرو زندگی شریر (گرگ) نزدیک می شود و با او به مکالمه می پردازد:

«کلاه قرمزی که پا به جنگل گذاشت، گرگی چشمش به او افتاد و پیشش آمد. کلاه قرمزی

نمی دانست گرگ چه موجود خبیثی است و به همین دلیل هیچ از او نمی ترسید.

گرگ: روز به خیر کلاه قرمزی.

شنل قرمزی: متشکرم آقا گرگه.

گرگ: صبح به این زودی کجا میری کلاه قرمزی؟

شنل قرمزی: خانه مادربزرگ.

گرگ: در جیب های پیش بندت چی داری؟

شنل قرمزی: کیک و شراب [...]» (گریم، ۱۳۸۲: ۱۶۲)

گفت‌وگو بسیار ساده جلو می رود، گویی دخترک حتی هراس را نمی‌شناسد. سرانجام گرگ که بسیار آرام و بی‌خطر جلوه می‌کند، هر آن‌چه می‌خواهد به دست می‌آورد دخترک بی‌آن‌که بداند چگونه، اغوا شده، غرق در گلهای مقصد را به فراموشی می‌سپارد، حقیقت این است که آن‌چه روی می‌دهد به تاراج بردن سادگی و باور خوشبینانه قهرمان کوچک به زندگی است. راهی که نباید شنل قرمز از آن دور می‌شد و گفت‌وگویی که نباید تا این اندازه به درازا می‌کشید همه استعاره‌ای موثر هستند از آنچه محتویات ناخودآگاه دخترک را فاش می‌کند، مسیر انحرافی، هیچ نیست مگر تضادها و نقاط تاریک درون قهرمان کوچک در مواجهه با ماهیت نه چندان روشن زندگی. گزار درونی که شنل قرمزی راهی آن است مکاشفه‌ای است در باب ناهمگونی در لذت (غرق شدن میان گلهای) به سربردن و هر بار به واقعیت (محدودیت‌ها و خطرات سفر قهرمان) بازگشتن، شکست و تباهی در قعر شکم گرگ، تصویر موثری است از کودکی که تنگناهای درونی اش مجال نمی‌دهند پا به دوران تازه بگذارد. در سراسر داستان تنها عامل اغواگر گرگی آرام است که به قهرمان کوچک نزدیک می‌شود، به بازی اش می‌گیرد، اغوایش می‌کند و سرانجام در بستری آشنا (بستر مادربزرگ) او را می‌بلعد. اغلب گفته می‌شود گرگ آرام نماد مردان پا به سن گذاشته اغواگری است که دختران در آستانه بلوغ را به تباهی می‌کشاند (ن ک: بتلهایم، ۱۳۸۱) مردی که بیش از آنکه جذب کند، اغواگر است به هر وسیله‌ای و با هر تمهیدی. اما آنچه در این روایت بسیار دور از انتظار به نظر می‌رسد مواجهه شنل قرمزی با این گرگ آرام و در ظاهر بی‌خطر است، دخترک به وجه تاریک گرگ کوچک‌ترین اهمیتی نمی‌دهد. ارائه شخصیت منفی گرگ از آن رو است تا به کودک کمک کند تفاوت‌ها را درک کند، تفاوت میان آنچه خیر پنداشته می‌شود و آنچه به عنوان نیروی شر طرد می‌گردد. اما پیچیدگی غریبی که در شنل قرمزی است به نظر من از اهمیت بسیار بیشتری نسبت به آن‌چه گرگ نماد آن است خبر می‌دهد. شخصیت گرگ (شریر) شخصیتی شناخته شده است که در بسیاری از افسانه‌ها حضور دارد. آنکه نماد مبهم‌ترین و گاه خطر آفرین‌ترین خواست‌ها است (نهاد) از آن رو که ماهیت ابتدایی دارد و در عین حال در کشاکش با من (که با واقعیت سروکار دارد) و من برتر (که جنبه اجتماعی شخصیت را بازتاب می‌دهد) قرار گرفته است. همچون کارکرد نامادری در افسانه سفید برفی، پیرزن جادوگر در هنسل و گرتل.

ترکیب "مستبد - هیولا" ۱۰ که در تمام این روایت‌ها سهمی از قصه را در بر دارد، فارغ از تحلیل روان‌شناختی‌اش که بسیار مختصر به آن پرداختم به سویه ای دیگر نیز نظر دارد که چندان از واقعیات روانشناختی در سطح من برتر دور نیست و شئل قرمزی در بازتاب آن بسیار پررنگ تر از بقیه روایت‌ها ظاهر می‌شود. سفر او بیانگر عزم قهرمانی است که خواسته یا ناخواسته به مبارزه با سنت‌ها می‌رود و از آن رو تنبیه می‌گردد که مهمترین تابوها را زیر پا گذاشته است.

تصویر او یادآور دختران بازیگوش و خودمحوری است که اغلب به دلیل تضادهای آشکارشان با محیط از سوی خانواده - جامعه نادیده انگاشته می‌شوند، شئل قرمزی قربانی همین حس فراغت و لذت جویی است که قراردادهای اجازه نمی‌دهند تا این اندازه به پیش رود. بن‌مایه دیدار سرنوشت‌ساز او با گرگ، همچون پدر معنوی این افسانه (کتاب مقدس) بر پایه شناختی مکاشفه‌گون شکل گرفته است. انزوای شخصیت اصلی (همچون مسیح) تنهایی بی‌نهایت او در میان مردمانش و سرانجام تلخی که او را بدل به بلاگردانی ابدی برای مردمش می‌کند یادآور قهرمان کوچک این افسانه است که بسیار به وضعیت پیامبرش می‌ماند. آنچه شئل قرمزی از سر می‌گذراند، آزمونی است که شناخت و تجربه او را به بازی می‌گیرد و سرانجام دخترک را در شکم گرگ (گور/ قعر تاریکی) به کشف و شهودی به تمام معنا فرا می‌خواند. آزمون شئل قرمزی دقیقاً آن چیزی است که او را از بقیه مردمان متمایز می‌کند: روحیه او، عشق او به زندگی، شیطنت و سبکبالی او.

آزمون این قهرمان کوچک، تن‌پوشی است که بر تن کرده و باید تاوان دهنده صادق آن باشد. کلاه / شئل قرمز مخملی او که نماینده مخصوص‌ترین و شدیدترین شکل بروز عاطفه است. آزمون اصلی این است که پیاموزد آنچه در درونش جاری است را چطور در مرز جاده اصلی و دورترین نقطه جنگل هدایت کند. از منظر این روایت، شناخت ماهیت دوگانه و مبهم زندگی بسیار مهم‌تر از لذت بردن از آن است. آنچه اهمیت دارد وجود مسافری است که همواره چشمانش بر جوانب تاریک و روشن جاده‌ای که در آن روان است باز می‌ماند تا پایان سفر ... تا آخرین مقصد.

با بلعیده شدن توسط گرگ مراسم نمادین گزار کامل می‌شود و دختر از دل تاریکی باز می‌گردد، مراسم گزاری که او را می‌دارد در گذشته خود بمیرد و در آینده بلوغ و تجربه خود به دنیا باز گردد، اگر نیمه اول روایت در صبح زود می‌گذرد (نماد زندگی و اوج) نیمه دوم در غروب همان روز (نماد مرگ و پختگی) کمال خود را می‌یابد. در انتها این خود زندگی است که پی قهرمان کوچکش می‌آید و او را با خود بازمی‌گرداند. مدرسان (شکارچی) این بار، بازهم

یک مرد و البته از تبار جنگل، (همان جنگلی که می‌تواند مأمون گرگ هم باشد)، می‌آید و بی هیچ مقدمه‌ای همچون یک پدر سیمای به تمام معنا دخترک و مادر بزرگش را نجات می‌دهد.

آنچه در انتها اهمیت می‌یابد حل تناقض‌ها و شل شدن گره‌های کور درون است. اگر دخترک یکبار قربانی عدم شناختش از "قدرت نهاد" ۱۱ (ارتباط با گرگ / تناقض‌های میان نهاد و ابرمن) شد بار دیگر به دست من (شکارچی) به زندگی بازگشت. گویی استعاره ای موثر در کار است: مدرسان کسی نیست جز خود قهرمان، در انتها این من فرد است که کمک رسان خواهد بود، همان رویدادی که واقعیت زندگی را گوشزد می‌کند، سرانجام باید به خودآگاهی (self) تیکه کرد.

در انتهای روایت بارها اشاره می‌شود که پس از آن روز، دخترک بازهم راهی آن جنگل شده است، باز هم گرگ‌هایی دیگر سر راهش سبز شده‌اند اما هرگز مکالمه‌ای صورت نمی‌گیرد. آنچه شنل قرمزی از سر می‌گذرانند گزاری به تمام معنا است که او را همچون هر قهرمان اساطیری دیگری شایسته آن می‌کند که در انتها یاری رسان زمانه خویش باشد. گرچه این احتمال بسیار زیاد است که در قلب خود احساس کند بسیاری از معادلات زندگی عادلانه طرح ریزی نشده‌اند و عادلانه پیش نمی‌روند، همچون ماهیت زندگی واقعی از نظر کودک. آگاهی و درک قهرمان کوچک این افسانه از فلسفه سفر، او را به روندهای ثابت قدم و مسافری دلیر بدل می‌کند که خوب می‌داند تا چه اندازه باید بی‌توهم زندگی کند.

ACADEMYHONAR.com
Research, Analysis, News, Education

نتیجه گیری

اغلب آنچه در افسانه‌های پریان همچون شنل قرمزی به روایت درمی‌آید، آن آشفتگی و فقدان است که قهرمانش را فلج کرده است، گویی همواره امر روایت پذیر آن چیزی است که ناگفتنی و مبهم تر از سایر گزاره‌های زندگی است، همچون پرسش‌های کودک در باب زندگی درونمایه بسیاری از افسانه‌های پریان هنگامی در ذهن شکل می‌گیرد که پس از اتمام روایت، کودک را وامی‌دارد تا با تخیلی سرشار به معنای گذشته قهرمان بیندیشد و آن را تجزیه و

تحلیل کند. این دوباره سازی معنا، که در ذهن هر کودک با کودک دیگر می تواند تفاوت های خود را داشته باشد بدل به ویژگی ممتاز و منحصر به فرد افسانه های پریان می شود. هدف افسانه سوق دادن کودک به سوی آینده رشد و بلوغ است، حرکتی پیش رونده که تنها هنگامی میسر می شود که درکی روشن از اعمال گذشته و با اهمیت تر از آن مکنونات و خواسته های قلبی داشته باشیم. و این چیزی است که افسانه آن را چون هدیه ای عاشقانه به کودک می سپارد تا با آن ابهام ها و پرسش های زندگی را هر بار به طریقی و به شکلی کاملاً شخصی پاسخ گوید و در گوشه روشن زندگی که از خود او ناشی شده، آرام گیرد.

پی نوشت ها:

1. Autism
2. Conervation
3. Thanatos: destrudo
4. Eros: libido
5. Bruno, Bettelheim
6. Meliorism
7. Animism
8. کارل گوستاو یونگ معتقد است ضمیر ناخودآگاه به دو لایه تقسیم می شود، لایه فردی و لایه جمعی، لایه فردی به احیاء قدیمترین مضامین دوران کودکی ختم می شوند و لایه جمعی شامل زمان پیش از کودکی است، یعنی شامل مضامین بازمانده از حیات اجدادی است. (ن ک: یونگ، ۱۳۸۳)
9. Alain de botton

۱۰. ن ک: قهرمان هزار چهره، مبحث اسطوره و رویا.

فروید، شخصیت را مرکب از سه دستگاه یا سه سطح می داند: ۱. نهاد (تابع اصل لذت) ۲. من (با واقعیت سروکار دارد) ۳. من برتر (جنبه اجتماعی شخصیت)

فهرست منابع:

- ۱- دوباتن، آلن، هنر سیر و سفر، گلی امامی، چاپ دوم، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۷
- ۲- کمپبل، جوزف، قهرمان هزار چهره، شادی خسرو پناه، چاپ سوم، مشهد، گل آفتاب، ۱۳۸۷
- ۳- سیاسی، علی اکبر، نظریه‌های شخصیت، چاپ یازدهم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۶
- ۴- باختین، میخائیل، تخیل مکالمه‌ای (جستارهایی درباره رمان)، رویا پورآذر، تهران، نی، ۱۳۸۷
- ۵- بتلهایم، برونو، افسون افسانه‌ها، اختر شریعت زاده، چاپ اول، تهران، هرمس، ۱۳۸۱
- ۶- مارتین، والاس، نظریه‌های روایت، محمد شهباء، چاپ اول، تهران، هرمس، ۱۳۸۲
- ۷- سیف، سوسن و ...، روانشناسی رشد (۱) چاپ هشتم، تهران، سمت، ۱۳۷۷
- ۸- گریم، قصه‌ها و افسانه‌های برادران گریم، هرمز ریاحی، نسرين طباطبایی، بهزاد برکت، تهران، پیکان، ۱۳۸۲
- ۹- یونگ، کارل گوستاو، روانشناسی ضمیر ناخودآگاه، محمد علی امیری، تهران، عملی فرهنگی، ۱۳۸۳

پژوهشی، تحلیلی، خبری و آموزشی

ACADEMYHONAR.com

Research, Analysis, News, Education